

Another Look at the Historical Documents of Apostasy

*Mostafa Sadeqi Kashani**

Associate Professor, Islamic Science and Culture Institute, Qom, Iran

(Received: December 27, 2020; Accepted: April 10, 2021)

Abstract

Apostasy is a matter that affects people's lives. In most the apostate is sentenced to death. Religious and jurisprudential government of Islamic Republic of Iran from one hand and the opposite views on the other hands add to the importance of this matter. The present article aims at studying and reviewing the quality and the quantity of what has been stated in the historical reports about apostasy and the killing of apostates. The main discussion is about the time of prophetic mission and the Holy Prophet's practice as the Muslims' major jurisprudential source. The article concludes that according to historical reports the execution of the people who were accused of apostasy is not clear and the order to kill them was given by the Prophet Mohammad (PBUH) was for other reasons. In addition, it seems that in a number of cases the murder of the apostates was influenced by the atmosphere at the time of the first caliph and the Raddeh wars in the Early Islam that many Muslims were killed on charges of conversion.

Keywords: Apostasy, Time of Prophetic Mission, Time of Caliphate, Time of Imams

* Corresponding Author, Email: Sadeqi48@isca.ac.ir

پژوهش‌های فقهی، دوره ۱۸، شماره ۲، تابستان ۱۴۰۱
صفحات ۵۰۳-۴۸۳ (مقاله پژوهشی)

نگاهی دوباره به مستندات تاریخی ارتداد

مصطفی صادقی کاشانی*

دانشیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۰۷، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۱/۲۱)

چکیده

ارتداد مسئله‌ای است که با جان افراد ارتباط دارد و در اغلب موارد به اعدام مرتد حکم شده است. حکومت دینی و فقهی در جمهوری اسلامی از یک سو و دیدگاه‌های مخالف از سوی دیگر اهمیت این موضوع را دوچندان کرده است. نوشته پیش رو درصدد است با نگاهی دوباره به گزارش‌های تاریخی، چند و چون آنچه را که درباره ارتداد افراد و قتل آنها در صدر اسلام گفته شده است، بررسی کند. بحث اصلی درباره عصر رسالت و سنت نبوی به‌عنوان منبع اصلی فقه مسلمانان است. پرسش اصلی آن است که چه مستنداتی درباره قتل افراد به‌دلیل مرتد بودن آنها وجود دارد. نتیجه مقاله آن است که بنا به گزارش‌های تاریخی اعدام افراد متهم به ارتداد به این دلیل روشن نیست و دستور قتل آنها از سوی رسول خدا به دلایل دیگری مانند قصاص یا سب‌النبی بوده است. همچنین به‌نظر می‌رسد بخشی از مباحث قتل مرتد متأثر از فضای دوران خلیفه نخست و جریان رده در صدر اسلام است که مسلمانان بسیاری به اتهام بازگشت از دین کشته شدند.

واژگان کلیدی

ارتداد، عصر رسالت، عصر خلفا، عصر ائمه.

۱. مقدمه

وجود روایات متعدد در شیعه و سنی، حجت را بر فقها تمام کرده که مرتد با شرایطی مانند فطری بودن محکوم به اعدام است (نجفی، ۱۳۶۷، ج ۴: ۶۰۵). مطالعه برخی گزارش‌های تاریخ اسلام و سیره رسول خدا و ائمه نیز می‌تواند مؤید این نظریه باشد. ولی به نظر می‌رسد روایات تاریخی دقت بیشتری می‌طلبند تا روشن شود که آیا اعدام افرادی که در تاریخ اسلام مرتد نامیده شده‌اند، صرفاً به دلیل ارتداد آنان بوده یا دلایل دیگری هم داشته است. به اجمال استدلال فقهای مسلمان اعم از شیعه و سنی به روایات متعدد و مشهوری است که از صحابه و امامان شیعه رسیده و براساس آن خون مرتد مباح است. فتاوی‌ای فریقین در این مسئله تفاوت ماهوی ندارد.

حر عاملی (۱۴۱۴ق، ج ۲۸: ۳۲۳ به بعد) در ابواب مرتد، ۹ باب اصلی آورده که مشتمل بر ۴۱ روایت است. براینکه این روایات آن است که خون مرتد مباح است و همسرش از او جدا و اموالش اخذ می‌شود. بخشی از این روایات، گزارشی از یک واقعه تاریخی است، اما غالب فقها به این اخبار درباره ارتداد استناد نکرده‌اند. از کتاب‌های حدیثی متقدم اهل سنت می‌توان به عبدالرزاق صنعانی (م ۲۱۱) اشاره کرد که در ابواب مختلفی از کتاب *المصنف* (صنعانی، ۱۳۹۳، ج ۶: ۱۰۴ و ج ۱۰: ۱۶۴) درباره ارتداد بحث کرده است. بخشی از این اخبار در مبحث ارث از کتاب *النکاح* و بخشی دیگر در باب «کفر بعد از ایمان» آمده است. دسته‌ای از اخباری که وی آورده مربوط به رسول خدا و دسته‌ای دیگر از امیرمؤمنان است. دسته سوم سخنان و آثار صحابه دیگر است که از نظر شیعه حجیتی ندارد.

شیخ طوسی در باب جهاد از کتاب *الخلاف* این روایت را نقل کرده است که امیرمؤمنان فرمود: هر مرتدی کشته می‌شود و زن و مرد ندارد (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۵: ۳۵۱). این خبر تنها در این کتاب و سنن دارقطنی (۱۴۱۷ق، ج ۳: ۹۳) یافت شد. شیخ آن را مسند نقل نکرده، ولی دارقطنی آن را به نقل از امام باقر(ع) از پدرش از امیرمؤمنان(ع) آورده است.

شهید ثانی (م ۹۶۶) در شرح *لمعه* پس از استناد به حدیث من بدل دینه... تنها به دو

روایت از امام باقر و امام صادق(ع) استناد می‌کند. وی به تاریخ صدر اسلام یا اخباری از پیامبر و امیرمؤمنان اشاره‌ای ندارد (شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ج ۹: ۳۳۷).

صاحب جواهر در تعریف ارتداد به موارد متعددی اشاره کرده است که از مصادیق ارتداد به‌شمار می‌روند (نجفی، ۱۳۶۷، ج ۴۱: ۶۰۰). یکی از موارد آن را سجده بر صنم ذکر کرده که در روایات ائمه آمده است. فضیل از امام ششم نقل می‌کند: مردی نزد امیرالمؤمنین شهادت داد که دو مسلمان برابر بت نماز می‌خوانند. امام کسی را فرستاد که آن دو را در حال نماز بر بت دید پس آنها را توبه داد قبول نکردند. آنها را در آتش انداخت (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۱۰: ۶۰۰). این خبر در منابع تاریخی نیامده و نام و نشانی از این دو اعدامی در دست نیست.

این مقاله درصدد است با اشاره به ادله تاریخی ارتداد به بررسی آنها بپردازد. مستنداتی که با توجه به گزارش‌های منابع درباره ارتداد برخی افراد در صدر اسلام سخن می‌گوید. پرسش آن است که چه اندازه این گزارش‌ها درباره ارتداد افرادی است که از دین برگشته‌اند و آیا اگر دستور قتل آنها از سوی رسول خدا (ص) یا ائمه صادر شده، به‌دلیل ارتداد آنها بوده یا علت دیگری داشته است؟

فرضیه این است که علت اصلی برخورد با این افراد، مسائل دیگری همچون قتل نفس بوده است. این مقاله همچنین به جریان رده به‌عنوان یکی از عوامل مهم اتهام ارتداد به افراد در تاریخ اسلام توجه کرده است.

۲. پیشینه

ارتداد از موضوعاتی است که درباره آن فراوان نوشته و تحقیق و بررسی شده است. این نوشته‌ها را می‌توان به چند گونه دسته‌بندی کرد: بررسی مفهوم ارتداد، بررسی ادله آن، ارتداد در قرآن، احکام مرتد در مذاهب مختلف، مجازات مرتد، بررسی‌های حقوقی، بررسی‌های تطبیقی ارتداد در ادیان و دسته‌ای از این مطالعات به ارتباط موضوع با آزادی عقیده و بیان می‌پردازد. این گونه‌ها برآورد نزدیک به یکصد مقاله و کتاب و پایان‌نامه است

که این نگارنده به آنها دست یافته است. اما تحقیقاتی با رویکرد تاریخی و آنچه این مقاله در پی آن است، به‌ندرت انجام گرفته است.

گروهی از نویسندگان بر این باورند که براساس قرآن، مجازات مرتد به آخرت واگذار شده و اعمالشان قبول نخواهد بود (برای نمونه ثقفی، ۱۳۸۹: ۱۸۳). دربارهٔ مصادیق مرتد و علل مجرمانه چند گونه سخن گفته شده است: مجازات ارتداد از حیث جرم سیاسی و اخلال در نظم اجتماعی (ارتداد در فقه امامیه، رمضانعلی حسینی به راهنمایی سعید رجحان، دانشگاه امام صادق، بهار ۱۳۸۱؛ بررسی احکام فقهی و حقوقی ارتداد، عباسعلی سلطانی، مجلهٔ فقه و مبانی حقوق، ش ۱۸، زمستان ۱۳۸۸)؛ به‌دلیل تضعیف باورهای دینی (طیبی‌نسب، ۱۳۸۹، پژوهشی در ارتداد، مجلهٔ معرفت، ش ۱۵۸) یا به‌سبب همراه بودن آن با محاربه است (فلاحی، ۱۳۹۲، واکاوی جرم‌انگاری ارتداد: ۱۳۲).

در برخی آثار و مطالعات مانند فقه الحدود و التعزیرات اثر آیت‌الله موسوی اردبیلی، احکام مرتد نوشتهٔ سیف‌الله صرامی و ارتداد بازگشت به تاریکی اثر سید جعفر صادقی فدکی به مرتدان صدر اسلام اشاره شده و مقالهٔ پیش‌رو ناظر بر آن مستندات تاریخی است. از سوی دیگر، بخشی از کتاب لا اکراه فی الدین اشکالیة الردة و المرتدین من صدرالاسلام الی الیوم اثر طه جابر العلوانی به ارتدادهای تاریخی عصر پیامبر شامل مرتدان پس از واقعهٔ اسراء، مرتدان بعد از هجرت به حبشه، ارتداد نویسندگان وحی، کسانی که به جهت آزار مسلمانان مهدورالدم اعلام شدند، قبیلهٔ عکله و نمونهٔ بعد از صلح حدیبیه می‌پردازد. نویسندگان این موارد را شاهدی بر این مطلب گرفته که پیامبر مرتدی را نکشته است. فقها به‌ندرت این نظریه را مطرح کرده‌اند (منتظری، ۱۳۸۷: ۹۳) و برخی نویسندگان اهل سنت دستور پیامبر به قتل برخی مجرمان در کعبه را به‌دلیل فوری بودن قصاص دانسته‌اند (شربینی، ۱۳۷۷، ج ۴: ۴۲؛ جزیری، ۱۴۱۹ق، ج ۵: ۴۵۱). مؤلف کتاب ارتداد در اسلام (ولائی، ۱۳۸۰: ۶۰) پس از استناد به ذکر چهار نفری که به‌سبب ارتداد محکوم به قتل شده‌اند، احتمال می‌دهد که کشتن آنها دلیل دیگری داشته است. در مقالهٔ «بازشناسی رفتار پیامبر با جریان ارتداد» هم اشاراتی به مباحث تاریخی هست و نویسندگان بر این باور است

که رسول خدا با «مرتدان فردی» برخوردی نداشت، بلکه با ارتدادهایی که «جریانی اجتماعی» بودند، برخورد کرد. تأکید مقاله بیشتر بر پیامبران دروغی مانند اسود عنسی و مسیلمه است و درباره افراد به سرعت و بدون تبیین، بلکه گاه با خطاهایی عبور کرده است. هرچند در برخی آثار پیش گفته اشاراتی به این موضوع شده، اما تحقیقی درباره آنها صورت نگرفته است. مقاله حاضر با بررسی گزارش‌های تاریخی به تبیین این مسئله می‌پردازد و نشان می‌دهد که حکم قتل در بسیاری از موارد تاریخی، به سبب ارتداد نبوده یا دست کم قطعی نیست؛ بلکه اسباب و عوامل دیگری داشته است. اغلب آثار و تحقیقات پیشین چنین منظوری را دنبال نمی‌کنند و در پی اثبات فرضیه رقیب هستند که دستور قتل اینان به سبب بازگشت از دین بوده است.

۳. مفهوم‌شناسی

واژه ارتداد از ماده «رَدَد» به معنی بازگشت است. راغب ارتداد و رده را بازگشت به مسیری که انسان از آن آمده است معنا می‌کند، با این تفاوت که دومی بازگشت به کفر است و اولی هر گونه بازگشت را می‌گویند (راغب، ۱۴۱۲ق: ۳۴۹). لغت‌دانان به اعتبار آیات قرآن که بازگشت مسلمانان به شرک را ارتداد می‌داند (مانند آیه ۲۱۷ سوره بقره و ۵۴ مائده)، این واژه را به طور کلی بازگشت به کفر معنا می‌کنند (برای نمونه ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۳: ۱۷۳). اما تفاوت معنای اصطلاحی با معنای لغوی این است که بازگشت واقعی در کار نیست، بلکه با نوعی تسامح به خروج از اسلام معنا می‌شود؛ چنانکه برخی فقها معنای ارتداد را خروج از دین دانسته‌اند (اصفهانی، ۱۴۲۲ق: ۸۱۳).

۴. نظریه رقیب

بنا به نظریه مشهور، افرادی بوده‌اند که در عصر رسول خدا یا امیرمؤمنان به اتهام ارتداد اعدام شده یا حکم قتل آنان صادر شده بود. اما فقها چندان درباره ارتداد آنان سخن نگفته و به آن استدلال نکرده‌اند. تنها در برخی آثار فقهی به نام برخی از این افراد برخورد می‌کنیم که مورد استناد قرار گرفته‌اند. برای مثال از پیشینیان شیخ طوسی می‌گوید

امیرمؤمنان فردی به نام مستورد عَجلی را به سبب ارتداد کشت و اموالش را میان ورثه تقسیم کرد (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۴: ۹۹). استناد به ارتداد افراد و رفتار رسول خدا و امیرمؤمنان با ایشان در آثار و تحقیقات معاصر مورد توجه قرار گرفته است. آثاری که در پیشینه از آنها نام برده شد، از این جمله اند. بنابراین نظریه رقیب بیش از آنکه فقهی باشد، نگاه تاریخی معاصران به مرتدین صدر اسلام است (برای نمونه موسوی اردبیلی، ۱۴۲۷ق، ج ۴: ۱۷؛ صادقی فدکی، ۱۳۸۸: ۲۹۳ به بعد).

بنابر آنچه گذشت این نوشتار به روایاتی که از معصومان صادر شده نمی‌پردازد، بلکه آنچه را که جنبه تاریخی و گزارش یک واقعه دارد، بررسی می‌کند.

۵. مستندات تاریخی

۵.۱. عصر رسالت

در برخی آثار که پیشتر به آنها اشاره شد، به گزارش‌هایی استناد می‌شود که افرادی در زمان پیامبر (ص) مرتد شدند و آن حضرت دستور قتل آنها را داد. اعم از اینکه این حکم به اجرا درآمد یا به دلیلی اجرا نشد. البته افراد زیادی به‌عنوان مرتد یاد می‌شوند که بحثی از قتل آنها نیست. (ر.ک: صادقی فدکی، ۱۳۸۸: ۲۹۳ به بعد). در اینجا از کسانی یاد می‌شود که سخن از ارتداد آنها بوده و گفته می‌شود به این دلیل کشته شده‌اند.

مستند برخی ادعاها درباره ارتداد افراد، نقل‌های مفسران درباره آیات قرآن و شأن نزول آنهاست. اما از آنجا که اغلب این موارد در منابع تاریخی نیز آمده است، بنای بررسی آنها را در این کتاب‌ها قرار داده و در صورت لزوم به شأن نزول‌ها هم توجه خواهد شد. باید توجه داشت که این شأن نزول‌ها محل اختلاف است و نمی‌توان آنها را دلیل اصلی آن واقعه و ارتداد افراد دانست. برای نمونه یکی از شأن نزول‌های آیه لا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ (بقره: ۲۵۶) آن است که شخصی به نام ابوالحصین دو فرزند داشت که گروهی نصرانی آن دو را به دین خود دعوت کردند و آنها پذیرفتند. پدر از رسول خدا (ص) خواست آنها را به اسلام اجبار کند و برگرداند. در پاسخ وی این آیه نازل شد (واحدی، ۱۴۱۱ق: ۸۶؛ طبری،

۱۴۱۲ق، ج ۳: ۱۰؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲: ۶۳۰). در این داستان، سخنی از حکم قتل این مرتدان نیست.

مورخان هنگام نام بردن از چندین نفر تعبیر ارتداد به کار برده و از دستور قتل پیامبر سخن گفته‌اند. اما به نظر می‌رسد این دو موضوع (قتل و ارتداد) به یکدیگر ربطی نداشته باشد یا دست‌کم محل تأمل و بررسی است که در ادامه بررسی می‌شود.

۱. حارث بن سوید انصاری؛ او را جزء منافقان دانسته‌اند. در یکی از نبردهای پیش از اسلام، شخصی به نام مُجذَر اقدام به کشتن سوید پدر حارث کرده بود. پس از ورود اسلام به یثرب و در جنگ احد، حارث که به رسم جاهلی به دنبال انتقام بود، از فرصت استفاده کرد و مجذَر قاتل پدرش را کشت. مدتی بعد، رسول خدا (ص) حارث را در یکی از باغ‌های اطراف مدینه دید و دستور داد او را کشتند (ابن هشام، بی تا، ج ۱: ۵۲۰). گویا وی از ترس گریخته و در باغ‌های اطراف مدینه پنهان شده بود. ممکن است گزارش دیدن پیامبر دقیق نباشد، بلکه آن حضرت دستور قتل او را داده و کسی که او را دیده، حکم را اجرا کرده است. چنانکه در روایت ابن سعد سخنی از محل کشتن وی نیست؛ بلکه پیامبر پس از اطلاع از این عمل جاهلی او را قصاص کرده است (ابن سعد، ۱۴۱۸ق، ج ۳: ۴۱۷).

در برخی منابع آمده است که حارث پس از کشتن مجذَر به مکه گریخت و مرتد شد (ابن اثیر، ۱۴۰۹ق، ج ۴: ۲۸۹). این گزارش سبب اختلاف شده و به عنوان قتل مرتد از آن یاد می‌شود. اما چنین مطلبی درست به نظر نمی‌رسد، زیرا حارث به مکه نرفت و پس از جنگ احد و کشتن یک تازه‌مسلمان، پیامبر از کار او مطلع شد و دستور قتلش را داد، سپس در همان جا یا در پناهگاهش در مدینه کشته شد.

اشتباهی که در اینجا پیش آمده، درباره شأن نزول آیه «كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ... إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا» (آل عمران: ۸۶) است، زیرا برخی مفسران این آیه را درباره حارث بن سوید می‌دانند و می‌گویند او به مکه گریخت و مرتد شد، اما توبه کرد و به مدینه بازگشت (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲: ۷۸۹). برخی برای حل مشکل و تطبیق این آیه، منظور از آن را حارث بن سوید دیگری از قبیله تیم می‌دانند که تا زمان ابن زبیر زنده بود. درحالی که

وی صحابی نبود و ربطی به حارث انصاری ندارد. شأن نزول دیگری که برای این آیه بیان شده، اهل کتاب هستند (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۳: ۲۴۲) و این شأن نزول اشکال قبلی را ندارد. هر کدام از این گزارش‌ها که درست باشد یا پذیرفته شود، دلیلی بر قتل به سبب ارتداد نخواهد بود. کشته شدن حارث به دستور رسول خدا (ص) قصاص بود و بحثی از ارتداد وی نیست. چنانکه یکی از مورخان به این نکته تصریح می‌کند و می‌نویسد: رسول خدا (ص) وی را به سبب کشتن مجذّر قصاص کرد و این نخستین قصاص در اسلام بود (بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۱: ۲۷۴).

۲. مشابه این جریان برای مقیس بن صبابه پیش آمد. مورخان گویند وی مرتد شد و به مکه گریخت و پیامبر در فتح مکه خونش را هدر اعلام کرد (یعقوبی، بی‌تا، ج ۱: ۲۶۷؛ بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۱: ۴۵۵ و ج ۱۱: ۹۳؛ طبری، تاریخ، بی‌تا، ج ۲: ۶۰۹ و ج ۳: ۵۹). او در مکه زندگی می‌کرد. برادرش هشام بن صبابه از مسلمانان ساکن مدینه بود که همراه پیامبر در جنگ ذی‌قرد شرکت کرد و به اشتباه به دست یکی از انصار کشته شد. مقیس به مدینه نزد پیامبر آمد و گفت مسلمان شده و آمده است دیه برادرش را بگیرد. رسول خدا دستور داد دیه او را دادند. او مدتی در مدینه ماند و قاتل برادرش را کشت و به مکه رفت (همان‌ها). از روایت ابن‌اسحاق استفاده می‌شود که اولاً وی با نقشه به مدینه آمده است و به ظاهر ادعای اسلام کرده تا قاتل برادر را بکشد؛ ثانیاً وی شاعر بود و با اشعارش مبارزه تبلیغی می‌کرد (ابن‌هشام، بی‌تا، ج ۲: ۲۹۳ هم: بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۱۱: ۹۳؛ واقدی، ۱۴۰۹ق، ج ۲: ۸۶۱؛ ابن‌حجر، ۱۴۱۵ق، ج ۶: ۴۲۲). این شعر او «و کنت عن الإسلام أول راجع» (بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۱۱: ۹۳) می‌تواند شاهی بر تبلیغات او بر ضد اسلام باشد. اگر خوش‌بینانه اسلام آوردن وی را بپذیریم و آن را نقشه‌ای برای گرفتن دیه برادرش ندانیم و با توجه به شعر، ارتدادش را درست بدانیم، شاهی بر قتل او به دلیل برگشت از دین در دست نیست؛ بلکه قصاص کشتن یک مسلمان بوده است.

۳. عبدالله بن خطل؛ از صحابه‌ای بود که رسول خدا (ص) او را برای جمع‌آوری زکات فرستاد، ولی او یکی از مسلمانان را کشت و به مکه گریخت (ابن‌هشام، بی‌تا، ج ۲: ۴۱۰).

هرچند گفته شده است که او مرتد شد (طبری، بی تا، ج ۳: ۵۹)، اما قتل او به دستور پیامبر را باید به سبب قصاص خون مسلمان دانست. بنا به نقل بلاذری (۱۴۱۷ق، ج ۱: ۴۵۶ و ج ۱: ۴۱) برگشت او از دین بدان دلیل بود که می گفت محمد (ص) مرا قصاص خواهد کرد. از این سخن می توان برداشت کرد که ارتداد او برای فرار از قصاص بوده است.

۴. عُقْبَةُ بن ابی معیط؛ مفسران ذیل آیه «الَّذِينَ لَمْ يَأْخُذُوا بِالْحَمْلِ» (فرقان: ۲۵) یکی از شأن نزولها را این بیان کرده اند که عقبه مرتد شد و پس از اسارت در جنگ بدر به دستور پیامبر کشته شد (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۱۹: ۶؛ شیخ طوسی مرتد را اُبی می داند: التبیان، ۱۴۰۹ق، ج ۷: ۴۸۶). منظور از این شأن نزول، داستانی است که عقبه پیامبر را به خوردن غذا دعوت کرد و آن حضرت فرمود تا اسلام نیاوری غذایت را نمی خورم. عقبه شهادتین گفت، ولی دوستش اُبی بن خلف او را مجبور کرد به رسول خدا اهانت کند و از اسلام برگردد. او چنین کرد و پیامبر را مورد اهانت جسمی و زبانی قرار داد. آن حضرت هم او را تهدید کرد که اگر بیرون مکه تو را بینم سرت را با شمشیر جدا خواهم کرد (اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ج ۲: ۴۷۱). بنا به این گزارش، اهانت به پیامبر و وعده آن حضرت به کشتنش دلیل اعدام بوده است، یعنی قتل به خاطر سب النبی. اما مورخان علت اعدام وی را دشمنی های او با خدا و رسولش ذکر کرده (بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۱: ۱۶۶) و سخنی از ارتداد نگفته اند. از رسول خدا (ص) نقل شده است که دشمنی وی با خدا و رسول سبب اعدامش بوده است (واقعی، ۱۴۰۹ق، ج ۱: ۱۱۴؛ بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۱: ۱۶۷) دشمنی عقبه با اسلام و مسلمانان بیش از دیگران بوده و مثلاً هنگام نماز خواندن مسلمانان در شعب ابی طالب، به آنان حمله کرده است (بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۹: ۴۱۶) یا کتافت به در خانه رسول الله می ریخت (ابن سعد، ۱۴۱۸ق، ج ۱: ۱۵۷) و یکبار لباسش را بر گردن آن حضرت پیچید و او را تا مرز خفگی برد (طبری، بی تا، ج ۲: ۳۳۳). در هر صورت بحث از ارتداد فقط در یک روایت و با تردید مفسران با تعبیر قیل به عنوان شأن نزول آمده و در گزارش های تاریخی بدان اشاره ای نشده است.

۵. ساره؛ زنی که خواست نامه حاطب بن ابی بلتعه را به قریش برساند و جبرئیل به

پیامبر (ص) خبر داد و علی(ع) با زبیر مانع او شدند. مورخان گویند او مرتد شد و در فتح مکه پیامبر دستور قتل او را داد. البته بلاذری (۱۴۱۷ق، ج ۱: ۴۵۷ و ج ۹: ۴۳۸) خبر از قتل او و طبری (بی‌تا، ج ۳: ۶۰) خبر از بخشش او داده‌اند. بازگشت وی از اسلام قابل انکار نیست، اما به نظر می‌رسد قتل او به این دلیل نبوده، بلکه سببی چون سب‌النبی داشته است. بلاذری (۱۴۱۷ق، ج ۱: ۴۵۰ و ۴۵۷) می‌گوید او آوازه‌خوان بود و پیامبر و مسلمانان را هجو می‌کرد. یعقوبی (بی‌تا، ج ۲: ۶۰) و طبری (بی‌تا، ج ۳: ۵۹) هم گویند او پیامبر را آزار می‌داد و از آن حضرت بدگویی می‌کرد. طبری در ادامه می‌گوید او امان خواست و زنده ماند (بی‌تا، ج ۲: ۶۰). دانسته است که یکی از جرم‌های سنگین در عصر رسالت، تبلیغات شاعران و خوانندگان در قالب هجو و بدگویی بود که تأثیر بسیاری داشت و سبب اعدام برخی از آنها مانند کعب بن اشرف، عصماء بنت مروان (ر.ک: مسعودی، بی‌تا: ۲۰۶ و ۲۱۰)، قریبه و فَرْتَنَّا دو زن خواننده (ر.ک: یعقوبی، بی‌تا، ج ۲: ۶۰؛ ابن‌سعد، ۱۴۱۸ق، ج ۲: ۱۰۳) شد.

۶. مُسَیْلَمَه از مدعیان نبوت؛ هرچند در گزارشی از تاریخ طبری (بی‌تا، ج ۳: ۱۳۸) دربارهٔ مسیلمه واژه ارتداد آمده است، به نظر می‌رسد مقابلهٔ رسول خدا (ص) با او و دیگر پیامبران دروغی و مدعیان رسالت براساس ارتداد آنها نبود؛ بلکه به سبب ادعای پیامبری آنها بوده و اسلام‌آوردنشان قطعی نیست تا ارتدادی صورت گرفته باشد. شاهد آنکه رسول خدا (ص) برای او نامه نوشت و او را به اسلام دعوت کرد (ابن‌سعد، ۱۴۱۸ق، ج ۱: ۲۰۹) و اگر ارتداد و بازگشتی در کار بود، دعوت ابتدایی معنا نداشت. همچنین در گزارش طبری تصریح به مسلمان شدن وی نشده و فقط اشاره شده است که او همراه بنی‌حنیفه نزد پیامبر رفت، ولی محافظت و وسایل وفد را بر عهده گرفت. او به رسول خدا نامه نوشت و خود را شریک در رسالت دانست (یعقوبی، بی‌تا، ج ۲: ۱۳۰). به نظر می‌رسد واژه ارتداد را تنها طبری گفته و دیگران از او پیروی کرده‌اند، درحالی‌که غالب مورخان، ارتداد را دربارهٔ اهل یمامه به‌کار برده‌اند نه شخص مسیلمه (مانند ابن‌اثیر، ج ۱: ۲۹۵؛ ابن‌حجر، ۱۴۱۵ق، ج ۵: ۸۴).

۷. عبدالله بن سعد بن ابی سرح؛ وی از صحابه‌ای بود که گاهی برای رسول خدا (ص) وحی را می‌نوشت. مدتی که گذشت، از اسلام روی برتافت و مرتد شد و به مکه بازگشت. وی از کسانی بود که هنگام فتح مکه رسول خدا دستور کشتنش را داده بود، اما به برادر رضاعی اش عثمان پناه برد و او هم برایش امان گرفت. شأن نزول آیه «مَنْ شَرَحَ بِالْكَفْرِ صَدْرًا» (نحل: ۱۰۶) را او دانسته‌اند (قمی، ۱۳۶۷، ج ۱: ۳۹۰؛ طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۷: ۱۸۱).

برخی مورخان علت قتل او را ارتداد دانسته‌اند (ابن سعد، ۱۴۱۸ق، ج ۷: ۳۴۴؛ طبری، بی تا، ج ۳: ۵۹). ولی به نظر می‌رسد این سخن خود آنهاست و علت اصلی قتل وی مبارزه فرهنگی و تبلیغی بر ضد اسلام و قرآن و پیامبر بود. بلاذری نقل می‌کند که او کلمات وحی را جابه‌جا می‌نوشت و گفت من کتابی همانند محمد (ص) دارم (بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۲: ۱۹۲ و ج ۱۱: ۱۹). شاهد آنکه افراد دیگری هم از اسلام برمی‌گشتند، اما رسول‌الله چنین برخورد سختی با آنها نداشت. افزون‌بر این اگر حد الهی بر او جاری باشد، بخشش و گذشت از او محل تأمل است، زیرا در فقه اسلامی، حد تعطیل‌بردار نیست.

۸. عبیدالله بن جحش همسر اول ام‌حبیبه از مهاجران به حبشه بود و در آنجا از اسلام روی گرداند و به مسیحیت گروید. وی از مصادیق بارز مرتد است که حتی همسرش از او جدا شد و بعدها رسول خدا (ص) با او ازدواج کرد، اما حکمی از سوی آن حضرت درباره ارتداد او ثبت نشده است. مورخان عقد ام‌حبیبه از سوی پیامبر را پس از مرگ همسرش عبیدالله و در سال‌های ششم یا هفتم هجرت ثبت کرده‌اند (بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۲: ۷۲؛ ابن سعد، ۱۴۱۸ق، ج ۸: ۷۸).

۹. در منابع معدودی، از شخصی به نام نبهان یاد می‌شود که تا سه یا چهار بار مرتد شد (بیهقی، ۱۴۰۴ق، ج ۸: ۱۹۷ و ۲۰۷). به گفته ابن حجر هر بار رسول خدا او را توبه داد و بازگشت و دفعه آخر دستور قتل او را داد. باز به اسلام بازگشت و از اعدام او صرف‌نظر شد. اما سند این مطلب ضعیف است (ابن حجر، ۱۴۱۵ق، ج ۶: ۳۳۰). از این شخص در منابع تاریخی نامی نیامده است و داستانش شهرتی ندارد.

آنچه بیان شد در عصر مدنی است که پیامبر (ص) حکومت داشت و احکام به تدریج

شکل گرفت. اما در دوران حضور آن حضرت در مکه نیز کسانی از اسلام برگشتند و به اصطلاح قرآن دچار فتنه شدند که نمی‌توان درباره این دوره چندان استدلال کرد. یعقوبی آنها را پنج نفر ذکر کرده (یعقوبی، بی‌تا، ج ۲: ۲۸) و مقریزی نام آنها را آورده است (مقریزی، ۱۴۲۰ق، ج ۱: ۳۷).

یکی از محققان معتقد است کسانی که در عصر رسالت شخصاً از اسلام برگشته‌اند، پیامبر از آنها گذشته است، اما با کسانی که به صورت جریان و برای مقابله با اسلام مرتد شده‌اند، برخورد شدیدی مانند دستور اعدام داده است (ثقفی، ۱۳۸۹: ۱۸۳).

شواهد دیگری این احتمال را تقویت می‌کند که در عصر رسالت، ارتداد چنین حکمی نداشته و دست‌کم کسی به این جرم اعدام نشده است. اینکه رسول خدا (ص) در صلح حدیبیه حاضر می‌شود و می‌پذیرد (در صلحنامه قید می‌شود) که اگر مسلمانی از مدینه به مکه بازگشت (بخوانیم از اسلام بازگشت)، قریش ملزم به تحویل او نیست و حکمی برای آن تعیین نمی‌کند؛ می‌تواند قابل تأمل باشد (علوانی، برخورد با مرتد).

برخی از کسانی که در فتح مکه مهدورالدم اعلام شدند، سخنی از ارتداد آنان نیست، مانند وحشی قاتل حمزه و دو زن آوازه‌خوان ابن‌خطل. دست‌کم شاهدی از سخن رسول خدا (ص) یا صحابه یا متن تاریخ بر ارتداد این افراد نیست، جز آنچه مورخان در مورد برخی از این افراد تعبیر مرتد کرده‌اند.

در مجموع باید گفت بسیاری از افرادی که به‌عنوان مهدورالدم در عصر پیامبر (ص) از آنان سخن گفته می‌شود، مرتد نیستند. بلکه دلایل دیگری برای اعدام آنان وجود دارد. برخی افراد نیز به‌عنوان مرتد یاد می‌شوند که در زمان خلیفه اول اعدام شده‌اند و بررسی آن در پی می‌آید.

۲.۵. عصر خلفا

از مهم‌ترین حوادثی که پس از رحلت پیامبر (ص) روی داد، جریان رده بود. این واقعه به نام ارتداد شهرت گرفت، اما بیش از آنکه دینی باشد، سیاسی است و اتهامی به گروهی از مسلمانان است، زیرا بخشی از کسانی که به اتهام ارتداد قلع و قمع شدند، با شخص ابوبکر

و حاکمیت او مخالف بودند و از اسلام برنگشته بودند، بلکه می‌گفتند به او زکات نمی‌دهیم. در میان دستگاه حاکمه نیز اختلافاتی بر سر چگونگی برخورد با این قبایل و گروه‌ها وجود داشت. یعقوبی (بی‌تا، ج ۲: ۱۲۸) می‌گوید: امتنع قوم من دفع الزکاة الی ابی بکر (برای اطلاع بیشتر ر.ک: جعفریان، ۱۳۷۷، ج ۲: ۳۳ و پس از آن). در مقاله بررسی سند چند حدیث مشهور آمده است که این حدیث منسوب به پیامبر: (من بدل دینه فاقتلوه) اصلی ندارد، انگیزه جعل دوران خلیفه نخست دارد (فرحات، ۱۳۸۲: ۱۳۳-۱۲۶).

در هر صورت با همه قبایل اطراف مدینه و مناطقی چون بحرین و یمن و حوالی جزیره‌العرب برخورد سختی شد و عده زیادی به‌عنوان مرتد کشته شدند. در نامه رسمی ابوبکر در این باره مطالبی به چشم می‌خورد که از جمله دستور قتل مرتدین پس از عرضه توبه به آنها و آتش زدن مناطق آنهاست (...و من لم یجب داعیه الله قتل و قوتل حیث کان: طبری، بی‌تا، ج ۳: ۲۵۱). بنابراین خلیفه دستور عرضه توبه داده بود و اگر کسی قبول نمی‌کرد به اسلام بازگردد، کشته می‌شد. کسانی هم بودند که به‌صورت فردی از اسلام بازگشته و به‌خاطر توبه زنده می‌ماندند؛ مانند اشعث بن قیس کندی (طبری، بی‌تا، ج ۱: ۵۴۴: وفد علی النبی فی سبعین راکبا من کنده، ثم ارتد و اسر، فبعث به الی ابی بکر، فتاب). از مطالعه برخوردهای متفاوت خلفا درباره مرتدان این دوره استفاده می‌شود که بخشی از این برخوردها سیاسی است، زیرا می‌توان پرسید چرا وقتی اشعث بن قیس بعد از رسول خدا (ص) در یمن مرتد می‌شود، به مدینه می‌آید و علاوه بر بخشودگی با خواهر ابوبکر ازدواج می‌کند. ابوبکر هنگام مرگ یکی از پشیمانی‌های خود را این‌گونه مطرح کرد که کاش وقتی اشعث را آورده بودند، گردنش را می‌زدم، زیرا هر شری به‌وجود آمد او هم کمک‌کارش بود. اما دلیل کشتن او را ارتدادش بیان نکرد (طبری، بی‌تا، ج ۳: ۴۳۰ و ۴۳۱).

یکی از محدثان از عمر بن عبدالعزیز نقل کرده که مرتد باید سه روز توبه داده شود اگر برنگشت کشته می‌شود (ابن سعد، ۱۴۱۸ق، ج ۵: ۲۷۱). اما گزارشی هست که در زمان او کسی در کوفه مرتد شد. مردم گفتند او را بکش و خلیفه گفت از او جزیه بگیر و آزادش کن (بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۸: ۱۸۹).

۳.۵. عصر ائمه

از حوادث دوران ائمه آنچه درباره مرتد در دست داریم، روایاتی است در منابعی که به این موضوع اختصاص یافته است و کمتر گزارش تاریخی در دست داریم، مگر اخبار کمی از دوره امیرمؤمنان که مدتی بر مسند خلافت بود. این گزارش‌ها هم دو دسته است؛ برخی صرفاً تاریخی است و برخی روایاتی از ائمه بعدی درباره سیره علوی است که خود آنها جنبه روایی دارد و تاریخ محض نیست.

از میان روایات موجود در ابواب مرتد نیز اکثر قریب به اتفاق آنها از امام پنجم و ششم است، جز یکی دو خبر که از امام هفتم یا هشتم نقل می‌کنند. اخبار امیرمؤمنان هم اغلب به واسطه امام ششم روایت شده است.

اما مهم‌ترین حادثه‌ای که در زمان امیرمؤمنان اتفاق افتاد و بحثی از ارتداد در آن مطرح است، شورش خریت بن راشد است. وی افکاری همانند خوارج داشت و سر به شورش برداشت. امام کسانی را به مبارزه با او فرستاد و سرانجام معقل بن قیس با او جنگید و پیروز شد. دسته‌ای از کسانی که به خریت پیوسته بودند، مسیحیانی بودند که به اسلام گرویده و دوباره به مسیحیت بازگشته بودند. شیخ طوسی از ابوظیفیل داستان را به گونه‌ای نقل می‌کند که تصور می‌شود داستان مخصوص مرتدین بوده است. وی گوید: گروهی از بنی‌ناجیه که به اسلام گرویده بودند، به دین قبلی خود مسیحیت بازگشتند. علی (ع) معقل بن قیس را به سوی آنان فرستاد. معقل سه بار آنان را به اسلام دعوت کرد و چون نپذیرفتند، با ایشان جنگید و آنان را کشت (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۱۰: ۱۳۹). در صورتی که این داستان ربطی به ارتداد نصرانیان ندارد، بلکه در شورش خریت عده‌ای از مسیحیان بازگشته به دین خود، با او همراه شده و پس از جنگ هم آزاد شدند. بنا به نقل طبری و ابن‌ابی‌الحدید، پس از جنگ با خریت و شورشیان، معقل به مرتدین امان داد و از آنها توبه خواست و گفت اگر بازنگردند آنها را خواهد کشت. چون آنان به اسلام بازگشتند، معقل آنها را آزاد کرد. تنها یک نفر که در مسیحیت خود پافشاری کرد، کشته شد. معقل در نامه خود به امیرمؤمنان نیز تفصیل قضایا را بیان کرد (طبری، بی‌تا، ج ۵: ۱۲۸؛ ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۸۵، ج ۳: ۱۴۳).

امیرمؤمنان در برابر خوارج که آن حضرت را صریحاً کافر می‌دانستند، حکم ارتداد را اجرا نکرد، بلکه به‌عنوان باغی با آنها جنگید.

روایت دیگری درباره‌ی برخورد امیرمؤمنان با مرتد وجود دارد که به نقل از امام ششم می‌گوید مسلمانی به نصرانیت گروید، حضرت علی(ع) او را توبه داد، ولی توبه نکرد، پس موهایش را گرفت و بر زمین زد و به مردم دستور داد او را لگدمال کنند (کلینی، ۱۴۰۵ق، ج ۷: ۲۵۶). آنان چنین کردند تا او کشته شد. برخی این شخص را مستورد عَجلی دانسته‌اند (مغربی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۴۸۰). اما این روایت محل تأمل جدی و چنین برخوردی برخلاف سیره‌ی علوی است و آن حضرت با چنین رفتارهایی مخالف بوده است، زیرا با شبیه چنین جریانی در جای دیگر مخالفت کرد. هنگامی که مردم برای نبرد با معاویه آماده می‌شدند، مردی از قبیله‌ی فزاره مخالفت کرد و پا به فرار گذاشت. جمعیت عصبانی در پی او دویدند بر سرش ریختند و با دست و لگد او را زدند، به‌طوری‌که از این حادثه جان داد. وقتی خبر به امام رسید، از این واقعه به کاری جاهلانه تعبیر کرد و فرمود دیده‌اش را از بیت‌المال بدهند (منقری، ۱۳۸۲: ۹۴؛ بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۳: ۷۷). اگر امام این حرکت را جاهلانه می‌داند و عقل هم بر آن صحه می‌گذارد، نمی‌توان مشابه آن را به خود او نسبت داد که کسی را با زمین زدن و لگدمال کردن اعدام کند!

دو روایت هم درباره‌ی چگونگی برخورد با زنداقه از امیرمؤمنان است. یکی از امام ششم و یکی از راوی نامعلوم (حر عاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۲۸: ۳۳۲ و ۳۳۳). باید توجه داشت که واژه زندیق از قرن دوم به بعد به ادبیات مسلمین راه یافت و در زمان امیرمؤمنان نبود.

جز چند خبری که مربوط به امیرمؤمنان است و اشاره شد، بقیه‌ی روایات جنبه‌ی رویداد تاریخی ندارد، بلکه نقلی از ائمه درباره‌ی حکم مرتد است.

تحلیل دیگری می‌توان این‌گونه ارائه داد که چون جریان ارتداد در میان مسلمانان و ساکنان جزیره‌ی العرب بلکه در تاریخ اسلام بازتاب زیادی داشت؛ بعید نیست عده‌ای از محدثان و مورخان اولیه‌ی اهل سنت مطالبی را به صحابه‌ی منتقد مانند امیرالمؤمنین نسبت داده باشند تا دست‌کم همراهی آنان در احکام را به تصویر آورند. از عکرمه نقل شده که

علی(ع) گروهی را به سبب ارتداد به آتش کشید و چون خبر به ابن عباس رسید گفت اگر من بودم چنین نمی‌کردم.^۱ در ابتدای نوشتار اشاره شد که اعدام مرتد و برخی دیگر از احکام آن، بین شیعه و سنی مشترک است.

اخبار دیگری هست که ائمه حکم مشهور را برای مرتد بیان نمی‌کنند. وقتی مأمون به امام رضا(ع) گفت درباره اهل تناسخ چه می‌گویی؟ فرمود: چنین فردی به خدا کفر ورزیده و بهشت و جهنم را تکذیب کرده است. یا فرمود: قائل به تشبیه کافر است و ما از او برائت می‌جوئیم (حر عاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۲۸: ۳۴۱). همچنین امام صادق(ع) با ابن ابی‌العوجا در داخل مکه بحث می‌کرد و حرفی از ارتداد و قتل او نزد. این در صورتی است که ارتداد این شخص پذیرفته شود.

۶. نتیجه

برخی فقها و نویسندگان به‌ویژه در عصر حاضر در استدلال به اعدام مرتد، به وجود افرادی از صدر اسلام استناد کرده‌اند که قتل آنان به دلیل ارتداد بوده است؛ اما از بررسی شواهد تاریخی چنین برمی‌آید که رسول خدا (ص) کسی را به صرف ارتداد محکوم به اعدام نکرد. اگر در گزارش مورخان هم تعبیر ارتداد باشد، معلوم نیست تا چه اندازه مفهوم واقعی خود را داشته باشد. ضمن آنکه در صدر اسلام مرتد فطری عملاً معنا نداشت، چون قبلاً مشرک بودند. پس از پیامبر (ص) که جریان رده با مشروعیت خلفای نخست و مسئله غضب خلافت گره خورده بود، به نظر می‌رسد اتهام ارتداد به عده‌ای و جریان‌سازی برای نهادینه کردن چنین حکم شرعی می‌تواند مؤیدی برای عملکرد آنان به‌شمار رود. در عهد ائمه به دلیل عدم حاکمیت آن بزرگواران جز یکی دو گزارش از دوران امیرمؤمنان که با ابهام آمیخته است، در اجرای حکم ارتداد نداریم و بقیه روایاتی است که جنبه تاریخی ندارد.

۱. عن عكرمة ان عليا أحرقت ناسا ارتدوا عن الاسلام، فبلغ ذلك ابن عباس فقال: ما كنت لأحرقهم.

کتابنامه

۱. ابن ابی الحدید (۱۳۸۵). شرح نهج البلاغه؛ تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲. ابن حجر، احمد (۱۴۱۵ق)، الاصابه، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۳. ابن هشام، عبدالملک (بی تا)، السیره النبویه، تحقیق مصطفی سقا و دیگران، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۴. ابن اثیر، علی (۱۴۰۹ق)، اسد الغابه، بیروت: دارالفکر.
۵. ابن سعد، محمد (۱۴۱۸ق). الطبقات الکبری، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۶. ابن منظور، جمال الدین محمد (۱۴۱۴ق). لسان العرب، بیروت: دارالفکر/دار صادر.
۷. اصفهانی، سید ابوالحسن (۱۴۲۲ق). وسیله النجاة با حواشی امام خمینی، قم: مؤسسه نشر و تنظیم آثار امام خمینی.
۸. اصفهانی، ابونعیم احمد (۱۴۱۲ق). دلائل النبوه، بیروت: دار النفاثس.
۹. بلاذری، احمد (۱۴۱۷ق). انساب الاشراف، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت: دارالفکر.
۱۰. بیهقی، احمد بن الحسین (۱۴۰۴ق). السنن الکبری، بیروت: دار الفکر.
۱۱. ثقفی، سید محمد (۱۳۸۹). «بازشناسی رفتار پیامبر با جریان ارتداد»، فصلنامه علوم اسلامی، ش ۲۰. ص ۱۸۴-۱۶۳
۱۲. جزیری، عبدالرحمن (۱۴۱۹ق). الفقه علی المذاهب الاربعه، بیروت: دارالثقلین.
۱۳. جعفریان، رسول (۱۳۷۷). تاریخ سیاسی اسلام؛ قم: الهادی.
۱۴. حرّ عاملی، محمد بن حسن (۱۴۱۴ق). وسائل الشیعه، قم: مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث.
۱۵. حسینی، رمضانعلی (۱۳۸۱). ارتداد در فقه امامیه، راهنما: سعید رجحان، دانشگاه امام صادق(ع).

۱۶. دار قطنی، علی بن عمر (۱۴۱۷ق). *السنن*، تحقیق مجدی بن منصور، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۱۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق). *معجم مفردات الفاظ القرآن*، دمشق: دارالقلم / الدارالشامیه.
۱۸. سلطانی، عباسعلی (۱۳۸۸). «بررسی احکام فقهی و حقوقی ارتداد»، *مجله فقه و مبانی حقوق*، ش ۱۸. ص ۱۳۰-۱۱۰.
۱۹. شریب‌نی، محمد بن احمد (۱۳۷۷). *مغنی المحتاج*، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۲۰. شهید ثانی، زین‌الدین عاملی (۱۴۱۰ق). *الروضه البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة*، قم: کتابخانه داورى.
۲۱. صادقی فدکی، جعفر (۱۳۸۸). *ارتداد بازگشت به تاریکی*، قم: بوستان کتاب.
۲۲. صنعانی، عبدالرزاق بن همام (۱۳۹۲). *المصنف*، بیروت: تحقیق حبیب الرحمن الاعظمی، المجلس العلمی.
۲۳. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲). *مجمع البیان*، تهران: ناصر خسرو.
۲۴. طبری، محمد (۱۴۱۲ق). *جامع البیان*، بیروت: دارالمعرفه.
۲۵. طبری، محمد بن جریر (بی‌تا). *تاریخ*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دارالتراث العربی.
۲۶. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۷ق الف). *تهذیب الأحکام*، تحقیق خرسان، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۲۷. ----- (۱۴۰۷ق ب). *کتاب الخلاف*، قم: جامعه مدرسین.
۲۸. ----- (۱۴۰۹ق). *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت: دار احیاء التراث العربی (افست قم: دفتر تبلیغات).
۲۹. طیبی‌نسب، حمیدرضا (۱۳۸۹). «پژوهشی در ارتداد»، *مجله معرفت*، ش ۱۵۸. ص ۷۳-۸۴.
۳۰. علوانی، جابر (۱۳۸۸). *پژوهشی درباره حکم ارتداد*، ترجمه علی عزیزی،

۳۱. فرحات، جهاد (۱۳۸۲). «بررسی سندی چند حدیث مشهور»، علوم حدیث، ش ۳۰، ص ۱۱۴-۱۳۵.
۳۲. فلاحی، احمد (۱۳۹۲). «واکاوی جرم‌انگاری ارتداد»، مطالعات فقه و حقوق اسلامی، ش ۹، ص ۱۰۹-۱۳۶.
۳۳. قمی، علی بن ابراهیم (۱۳۶۷). *تفسیر القمی؛ تصحیح جزائری*؛ قم: دارالکتب.
۳۴. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۵ق). *الکافی*، تحقیق علی اکبر غفاری، بیروت: دارالاضواء.
۳۵. مسعودی، علی بن الحسین (بی تا). *التنبيه و الاشراف؛ تحقیق عبدالله الصاوی*، قاهره: دار الصاوی، (افست قم).
۳۶. مشاط، قاضی حسن (۱۴۲۶ق). *اناره الدجی فی مغازی خیر الوری*، بیروت: دارالمنهاج.
۳۷. مغربی، قاضی نعمان بن محمد (۱۳۸۵). *دعائم الاسلام*، قم: آل‌الیت، افست دارالمعارف مصر.
۳۸. مقریزی، احمد بن علی (۱۴۲۰ق). *امتاع الاسماع*، تحقیق محمد عبدالحمید النمیس، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۳۹. منتظری، حسینعلی (۱۳۸۷). *حکومت دینی و حقوق انسان*، تهران: ارغوان دانش.
۴۰. منقری، نصر بن مزاحم (۱۳۸۲ق). *وقعه صفین*، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، القاهرة: المؤسسة العربیه.
۴۱. موسوی اردبیلی، عبدالکریم (۱۴۲۷ق). *فقه الحدود و التعزیرات*، قم: دانشگاه مفید.
۴۲. نجفی، محمدحسن (۱۳۶۷). *جواهر الکلام*، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۴۳. واحدی، علی بن احمد (۱۴۱۱ق). *اسباب نزول القرآن*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۴۴. واقدی، محمد بن عمر (۱۴۰۹ق). *کتاب المغازی*، تحقیق مارسدن جونز، بیروت: منشورات الاعلمی للمطبوعات.
۴۵. ولائی، عیسی (۱۳۸۰). *ارتداد در اسلام*، تهران: نشر نی.
۴۶. یعقوبی، احمد بن واضح (بی تا). *تاریخ یعقوبی*، بیروت: دار صادر.

References

1. Al-Maqrizi, Ahmed bin Ali (1999). *Amatu Al-listening*, Beirut: Dar Al-Kutub Al-'Aliyah. (in Arabic)
2. Al-Sherbini, Muhammad bin Ahmad (1998). *Mughni Al-Muhtaj*, Beirut: Dar Al-Ihya' Al-Tarath Al-Arabi. (in Arabic)
3. Alvanieh, Jaber (2009). *Research on the sentence of apostasy*, translated by Ali Azizi. (in Persian)
4. Al-Waqidi, Muhammad ibn Umar (1989). *Kitab al-Maghazi, research by Marsden Jones*, Beirut: scientific publications for the press. (in Arabic)
5. Bayhaqi, Ahmad ibn al-Husayn (1984). *Sunan al-Kubra*, Beirut: Dar al-Fikr. (in Arabic)
6. Blazeri, Ahmad (1997 AH). *Ansab al-Ashraf; Research by Soheil Zakar and Riyadh Zarkali*, Beirut: Dar al-Fikr. (in Arabic)
7. Clini, Muhammad ibn Ya`qub (1984). *Al-Kafi; Research on Akbar Ghaffari*, Beirut: Dar Al-Azwa. (in Persian)
8. Dar Qatani, Ali Ibn Umar (1997). *Sunan*, Beirut: Dar Al-Kitab Al-Alamiya. (in Arabic)
9. Fallahi, Ahmad (2013). "Analysis of the Criminology of Apostasy", *Studies of Islamic Jurisprudence and Law*, No.9. (in Arabic)
10. Farhat, Jihad (2003). "A Study of the Document of Several Famous Hadiths", *Hadith Sciences*, No. 30. (in Persian)
11. Free agent, Muhammad ibn Hassan (1994). *Shiite means*, Qom: Al-Bayt Foundation for the Revival of Heritage. (in Arabic)
12. Hosseini, Ramazan Ali (2002). *Apostasy in Imami jurisprudence, Supervisor: Saeed Rajhan*, Imam Sadegh (AS) University. (in Persian)
13. Ibn Abi Al-Hadid (1966). *Sharh Nahj al-Balaghah*, Beirut: Dar Al-Ahya Al-Tarath Al-Arabi. (in Arabic)
14. Ibn Athir, Ali (1989). *Asad Al-Ghabeh*, Beirut; Dar al-Fikr. (in Arabic)
15. Ibn Hajar, Ahmad (1995). *Al-Asaba*, Beirut: Dar al-Kitab al-Alamiya. (in Arabic)
16. Ibn Hisham, Abd al-Mulk (Bita). *Biography of the Prophet*, Beirut: Dar Al-Ahya Al-Tarath Al-Arabi. (in Arabic)
17. Ibn Manzur, Jamal al-Din Muhammad (1994). *Lisan al-Arab*, Beirut: Dar Al-Fikr / Dar Sader. (in Arabic)
18. Ibn Sa'd, Muhammad (1998). *The Great Classes*, Beirut: Dar al-Kitab al-Alamiya. (in Arabic)
19. Isfahani, Abu Naeem Ahmad (1992). *Evidences of Prophethood*, Beirut, Dar al-Nifais. (in Arabic)
20. Isfahani, Abul-Hasan (2001). *Wasilat al-Najat*, Qom: Foundation for the publication of Imam Khomeini's antiquities. (in Arabic)
21. Jafarian, Rasool (1998). *Political History of Islam*, Qom: Al-Hadi. (in Persian)
22. Jaziri, Abdul Rahman (1999). *Jurisprudence on the four religions*, Beirut: Dar al-Thaqalin. (in Arabic)
23. Maghribi, Qadi al-Nu'man ibn Muhammad (1966). *Pillars of Islam*, Qom, Al-

- Bayt. (in Arabic)
24. Mas'ud, Ali ibn al-Husayn (Bita). *warning and nobility*, Research of Abdullah Al-Sawi, Cairo: Dar Al-Sawi. (in Arabic)
 25. Montazeri, Hossein Ali (2008). *Religious Government and Human Rights*, Tehran: Arghavan Danesh. (in Arabic)
 26. Mousavi Ardabili, Abdul-Karim (2006). *Fiqh al-Hudood and Ta'zirat*, Qom: Danshah is useful. (in Arabic)
 27. Munqari, Nasr ibn Mazahim (2003). *Safin incident*, Cairo: Arab Foundation. (in Arabic)
 28. Mushat, Qazi Hassan (2005). *Anara al-Duji*, Beirut: Dar al-Minhaj. (in Arabic)
 29. Najafi, Mohammad Hassan (1988). *Jawahar al-Kalam*, Tehran: Islamic Library. (in Arabic)
 30. Qomi, Ali Ibn Ibrahim (1988). *Tafsir al-Qomi; Island Correction*; Qom: Dar Al-Kitab. (in Arabic)
 31. Ragheb Isfahani, Husayn ibn Muhammad (1992), *Dictionary of Vocabulary of the Words of the Qur'an*, Damascus, Dar Al-Qalam / Dar Al-Shamiyah. (in Arabic)
 32. Sadeghi Fadaki, Jafar (2009). *Apostasy Return to Darkness*, Qom: Book Garden. (in Persian)
 33. Saghafi, Seyed Mohammad (2010). "Recognizing the Prophet's Behavior with the Current of Apostasy", *Islamic Sciences*, 20. (in Persian)
 34. Sanaani, Abdul Razzaq (2013). *Musnaf*, Beirut: Scientific Assembly. (in Arabic)
 35. Shahid Thani, Zayn al-Din Ameli (1990). *Al-Rawdah Al-Bahia*, Qom: Arbitration Library. (in Arabic)
 36. Soltani, Abbas Ali (2009). "A Study of the Jurisprudential and Legal Rulings of Apostasy", *Journal of Jurisprudence and Principles of Law*, No.18. (in Persian)
 37. Tabari, Muhammad (1992). *Jame 'al-Bayyan*, Beirut: Dar al-Ma'rifah. (in Arabic)
 38. Tabari, Muhammad bin Jarir (1967), *History, verified by Muhammad Abu al-Fadl Ibrahim*, Beirut: Arab Heritage House. (in Arabic)
 39. Tabrisi, Fadl bin Hassan (1993). *Majma 'al-Bayan*, Tehran: Nasir Khusraw. (in Arabic)
 40. Taybi Nasab, Hamid Reza (2010). "Research in Apostasy", *Journal of Knowledge*, Vol. 158. (in Persian)
 41. Tusi, Muhammad ibn al-Hassan (1989). *Al-Tibyan in the interpretation of the Qur'an*; Beirut: Dar Al-Ahya Al-Tarath Al-Arabi. (in Arabic)
 42. Tusi, Muhammad ibn Hassan (1987). *Tahdhib al-Ahkam, Tahqiq Khorsan*, Tehran: Islamic Library. (in Arabic)
 43. Valai, Isa (2001). *Apostasy in Islam*, Tehran: Ney Publishing. (in Persian)
 44. Wahdi, Ali bin Ahmed (1991). *The Reasons for the Revelation of the Qur'an*, Beirut: Dar Al-Kutub Al-'Aliyyah. (in Arabic)
 45. Ya'qubi, Ahmad ibn Wadhah (Bita). *Tarikh al-Ya'qubi*, Beirut: Dar Sader. (in Arabic)